

رساله‌ای در تدقیق و ارزیابی یک متن ترجمه‌شده و باورقیهای آن از طریق

# مقایله نقل با اصل

نقدی بر ترجمه‌ای از آقای محمد اکرم گیزی  
چاپ شده در شماره ششم مجله سراج زمستان ۱۳۷۴

نوشته شاهولی شفائی

## قسمت دوم

**بررسی ترجمه عجولانه مترجم به نحو گذرا:**

تا این جا من ادله و براهین خود را به گونه منظم درباره پاروقیهای مردود مترجم ارجمند اقامه نمودم، و اینک اجازه می‌خواهم اشتباهات عمده‌ای را که ایشان به دلیل نداشتن پشتوانه مطالعاتی و پشتکار قوی در ترجمه مرتکب شده‌اند مورد بازنگری قرار بدهم و برخی از زبده‌ترین اغلاط ترجمه‌ای مذکور را با مقابله به متن اصلی آن نشاندهی کنم. البته تذکار دو نکته در اینجا به نحو جمله معترضه ضرورت دارد: اولاً این که من بعضی از بدیهی‌ترین شروطی را در جای دیگر همین نوشتار که باید هر مترجم حایز آن باشد برشمرده‌ام، و خوانندگان می‌توانند در همین مرحله به آن مجدداً عطف توجه نمایند، و ثانیاً این که امکان انگشت‌گذاشتن بر روی تمام خطاهای مترجم که تفصیلات بحث ما را به طور سرسام‌آوری افزایش می‌داد از حوصله این وجیزه خارج است. پس بدین حساب من گلچینی - یا به عبارت صحیحتر خارچینی - از لغزشهای بسیار خطرناک مترجم تازه‌کار را به قید فهرست آورده‌ام، زیرا روال کار من تا حد امکان بر محور اختصار و دقت بیان قرار داشته است چون در موارد بسیار متعدد از بازتاب دادن غلطهای عبارت و کلمات احتراز جسته‌ام، بنابراین هر آنچه را که حال خواهید خواند، به قول معروف، «از هزار یک و از بسیار اندک می‌باشد»:

**اشتباهات صریح مترجم در ارقام و اعداد:**

مترجم فاضل ما طبیعتاً بسیار علاقمند است که مقایسه طولی و مساحت بریتانوی را به سیستم متریک متحول کند، بدون این که توانایی انجام این محاسبه را به طور صحیح داشته باشد. معلوم نیست که ایشان چرا از ذکر «فوت» و «میل» شدیداً آگریزان است، و این که با چه منطقی به «متر» و «کیلومتر» شدیداً آنس و محبت دارد! العلم عندالله. حال آن که نویسندگان دیگر، از جمله آقای محمدعلی پیام، سیستم بریتانوی

را معتبر دانسته و نوشته‌اند که: «...سلسله کوه‌های پامیر ۲۰۰۰۰ فوت ارتفاع دارد.»<sup>۱</sup> هکذا، آقای اسدالله طاهری، گفته آنتونی هایمن را عیناً این طور ترجمه کرده است: «مساحت این کشور [افغانستان] ۲۵۰۰۰۰ میل مربع است.»<sup>۲</sup> البته نکته قابل اعتراض این است که ایشان در پاورقی خود از توضیح ارقام مؤلف انگلیسی که یکسره به فوت و میل بوده جداً خودداری کرده و به دل خود آن را به متر و کیلومتر بَدَل نموده است... و با کمال بسیار تأسف باید تذکر داد که ایشان در ارائه ارقام معادل فوت و میل از یک روش غلط حسابی خصوصاً دربارهٔ میل مربع - به طوری که خواهیم دید استفاده کرده است. ما قبل از طرح اصلاحات خود، به کتاب یکی از معروفترین مؤلفان جغرافیا، استناد می‌کنیم که در تدوین فرهنگ جغرافیایی افغانستان - به حجم شش جلد - از مواد میتلند کلاً بهره‌برداری نموده است. او که «لودویگ آدامک» نام دارد و در مرکز مطالعات شرق ادنی، وابسته به دانشگاه اویزونا، پروفیسور می‌باشد، راجع به واحدهای پیمایشگری بریتانیا و مقایسه متساوی متریک آن در مقدمه کتاب ماقبل‌الذکر خود، ص ۸ هرات، چنین می‌نگارد: «یک متر برابر است با ۳٫۲۸۱ فوت». «یک میل با ۱٫۶۰۹۳۴۴ [کیلو]متر». «یک میل مربع با ۲۵۹۰ کیلومتر مربع».<sup>۳</sup> با در نظر گرفتن این معیار سنجش معتبر، ما با یک تدقیق گذرا مایوسانه در می‌یابیم که مترجم دانشمند ما دچار خبط و بلاهت حسابی - به پیمانانه بسیار مضمئزکننده‌ای - شده است. مثلاً میتلند مساحت کل مناطق هزاره‌نشین را ۳۰۰۰۰ میل مربع قید می‌کند [ص ۲۷۹، ج ۴، انگلیسی]، ولی مترجم عزیز آن را به غلط مساوی با ۴۸۰۰۰ کیلومتر مربع ترجمه می‌نماید [ص ۹۱، س ۱۱ مجله]! پیدا است که در اینجا مترجم محترم ما از ضریب طولی [نه مساحت] استفاده کرده است، که هیچ اشکالی نداشت، هرگاه آن را این چنین<sup>۲</sup> (1,609344) به توان ۲ مربع می‌کرد یا به عبارت دیگر، عدد مذکور را با خودش یک مرتبه ضرب می‌نمود، تا این که از عظمت هزاره‌جات کاسته نمی‌شد. هر شخص زیرک دیگر اگر در جای ایشان قرار می‌داشت، به این شرح محاسبه می‌کرد:

$$*30000 \text{ sqm} \times 2.595 = 77700 \text{ sq km}^*$$

بنابراین، ساحه مناطق هزاره‌نشین در مجموع ۷۷۷۰۰ کیلومتر مربع است نه ۴۸۰۰۰ کیلومتر مربع! از همه مسخره‌تر آن زیرنویس آقای یزدانی در ذیل عدد اخیرالذکر می‌باشد، بدین گونه: «در این تحدید مساحت مناطقی بیان شده که گروه

۱. محمدعلی پیام. نقش استعمار شرق و غرب، ص ۱۶.

۲. آنتونی هایمن، افغانستان در زیر سلطه شوروی، ص ۱۲.

۳. پروفیسور لودویگ آدامک، فرهنگ جغرافیایی افغانستان، هرات، ج ۳، مقدمه، ص ۸.

تحقیقات آن را جزء هزاره‌جات می‌دانسته، و گرنه مساحت واقعی هزاره‌جات بیشتر از مناطق یاد شده است! آنچه که در نگاه نخست واضحاً معیوب معلوم می‌گردد، این است که ایشان باید عدد ۲ را به حیث مرجع در کنار ۲۸۸۰۰ کیومتر مربع قرار می‌داد، نه در پهلوی ۴۸۰۰۰ کیلومتر مربع، زیرا رقم ماقبل الذکر به هزاره‌جات به طور اخص به نظر میتلند تعلق دارد. علاوه بر اصل متن طوری که گفتم شماره ۳۰۰۰۰ میل مربع، معادل ۷۷۷۰۰ کیلومتر مربع آمده است، و خود آقای یزدانی هم در کتب نامدار خود [ص ۲۱۱ پژوهش، ص ۶۷ پ و ۱ تشیع] مؤکداً همین رقم ۷۰۰۰۰ کیلومتر مربع را درج کرده است. همیشه یک اشتباه به اشتباه دیگری می‌انجامد، و ما در اینجا مشغول تماشای عین نمایشنامه سوء تفاهم می‌باشیم.

لطفاً بقیه خطاها و تناقضات محاسباتی مترجم گرامی را در ضمن جدول آتی ملاحظه فرمایید.

قبلاً گفته‌ام که مجلدات پنج‌گانه میتلند به طور عام و جلد چهارم آن به نحو خاصی دربرگیرنده جغرافیای عمومی وطن ما هست. نباید هیچ کس عامل جغرافیا را در تبیین وقایع تاریخی نادیده بگیرد. مترجم عزیز ما موقعیت خونی را حتماً بلد نیست، و از سرگذشت دراز و متحول «پاراپامیزوس» هیچ اطلاعی ندارد، در حالی که تسمیه جغرافیایی مذکور در جریان سقیات اسکندر به یک نقطه معین، در دوران حکومت ساتراپها به ساحه وسیعتر، و در ازمنه متأخر به یک شاخه کوه اطلاق می‌شده است، و مترجم فاضل باید این نکات توضیحی را از نظرگاه جغرافیایی در کتب و منابع ذریبط بازجویی و در پاورقی خود به نحو موثق ثبت می‌کرد. البته، پاراپامیزوس از لحاظ بعد فاصله زمانی بسیار قدمت دارد، و اکنون درک آن برای‌شان مشکل شده است. اما منطقه‌ای که در آن کان نقره می‌باشد، به قول خودشان گوارغر، مسلماً در شمال گیزا و مرقعیت دارد؛ و نامبرده به خاطر آبروی تخلص خود نباید آن را بهم می‌گذاشت و در شرح آن باید سعی بلیغ به خرج می‌داد. اما اگر وی عذر می‌آورد که در غرب یک مدت طویل زیسته و این امر از اطلاعاتش در زمینه دانستیهای عمومی کشور به شدت کاسته است، پس در آن صورت باید کلمه «The Highlands» را درست می‌فهمید، و آن را اسم خاص تلقی می‌کرد نه اسم عام! برای توضیح صاحبمنصبان و مخبران انگلیس که در کدام وقت و برای چه منظور به اندرون هزاره‌جات آمده بودند باید از سفرنامه‌ها و گزارشهای آرشیر مربوط به قرن نزد هم که به قدر کافی در زبان انگلیسی موجود است استفاده پژوهشی به عمل می‌آمد تا مجهولات خواننده به معلومات بدل می‌شد. ولی چنین نیست، زیرا روال کار و تفکر

موضوع	عدد مترجم مجله	رقم میبند	عدد صحیح به متریک	تفاوت حسابی	کمتر
طول اجمالی هزارجات	۳۳۰ کیلومتر	۲۰۰ میل	۳۳۱ کیلومتر	۱ کیلومتر	کمتر
عرض ترین نقطه ان	۲۴۰ کیلومتر	۱۵۰ میل	۲۴۱ کیلومتر	۱ کیلومتر	کمتر
مساحت هزارجات	۲۸۸۰ کیلومتر مربع	۱۸۰۰۰ میل مربع	۲۶۶۲ کیلومتر مربع	۲ کیلومتر <sup>۲</sup>	کمتر
مساحت کل مناطق هزاره نشین	۴۸۰۰ کیلومتر مربع	۳۰۰۰۰ میل مربع	۷۷۷۰ کیلومتر مربع	۲ کیلومتر <sup>۲</sup>	کمتر
ارتفاع هزارجات	۳۰۳۰ متر	۱۰۰۰۰ فوت	۳۰۴۷ متر	۱۷ متر	کمتر
بعضی قله های هزارجات	۳۰۰۰ متر	۱۳۰۰۰ فوت	۳۹۶۲ متر	۳۸ متر	زیادتر
قله های کوه بابا	۲۸۵۰ متر	۱۶۰۰۰ فوت	۳۸۷۶ متر	۲۶ متر	کمتر
حد اوسط ارتفاع نقاط مسکونی	۲۲۲۵ متر	۸۰۰۰ فوت	۲۳۲۸ متر	۱۳ متر	کمتر
ارتفاع محدودیت رویش چنار	۲۵۰۰ متر	۸۰۰۰ فوت	۲۳۲۸ متر	۶۲ متر	زیادتر
واحد های نظام قبیلوی مغول	هر صد گروه اس ۱۶	هر گروه صد نفری	هر گروه صد نفری	نود و نه گروه	زیادتر
واحد های نظام قبیلوی مغول	هزار گروهی اس ۱۶	یک گروه هزار نفری	یک گروه هزار نفری	نهصد و نود و نه گروه	زیادتر
واحد های نظام قبیلوی مغول	گروه های یک هزار نفری	گروه های بزرگتر بحدسنگری	گروه های بزرگتر بحدسنگری	نهصد نفر	زیادتر
تاریخ آمدن سران هزاره به قندهار	۱۲۷۹ میلادی	۱۸۷۹	۱۸۷۹ میلادی	۶۰۰ سال	کمتر
نفوس هزاره جات به تناسب مساحت ان	۱۲ نفر در هر کیلومتر مربع	۱۲ نفر در هر میل مربع	۱۲ نفر در فی کیلومتر مربع	۱۳ نفر در فی کم <sup>۲</sup>	زیادتر
نفوس هزاره های مستقل	۳۴۰۰۰ خانوار	۲۴۵۰۰ خانوار	۲۲۵۰۰ خانوار	۵۰۰ خانوار	کمتر
اندازه طول سر یک هزاره	۱۷۵۷ متر	۱۷۵۷ metre	۱۷۵۷ متر	تقریباً تمام عدد	زیادتر
اندازه عرض سر یک هزاره	۱۴۹۸ متر	۱۴۹۸ metre	۱۴۹۸ متر	تقریباً تمام عدد	زیادتر

## کلمات و اعلام توضیح طلب و غلط الاملاء:

- |   |  |
|---|--|
| (۱) سرفلور [سنگ گورگرد؟] صص ۹۲، ۹۳ و ۱۱۰ مجله | (۲) فنک نیله [فنک فیله‌ای] ص ۱۰۹ مجله                  |
| (۳) خونی؟ صص ۹۰ و ۹۱ مجله                     | (۴) گوارغر؟ ص ۹۳ مجله                                  |
| (۵) لیج؟ ص ۹۳ مجله                            | (۶) سنت جان؟ ص ۱۱۰ مجله                                |
| (۷) میرک؟ ص ۱۰۷ مجله                          | (۸) دکتر بررتون؟ صص ۱۰۲ و ۱۰۷ مجله                     |
| (۹) جنرال ویدا؟ ص ۱۰۱ مجله                    | (۱۰) صوبه‌دار محمد حسین؟ ص ۹۳ مجله                     |
| (۱۱) منکوخان، ص ۹۷ مجله                       | (۱۲) هابلندز با حروف تعریف معین و H کلان ص ۲۸۵ می‌تلند |
| (۱۳) چندمین [چندین؟] ص ۱۰۱ مجله               | (۱۴) پیشاوند [پیشوند؟] ص ۹۸ مجله                       |
| (۱۵) خرد [خورد؟] ص ۹۸ مجله                    | (۱۶) تانسنه؟ ص ۱۱۰ مجله                                |
| (۱۷) برنج لک (لوک)؟ ص ۹۲ مجله                 | (۱۸) پارا‌پامیزوس؟ ص ۹۰ مجله                           |
| (۱۹) پوشتین؟ ص ۹۲ مجله                        | (۲۰) چوگس؟ صص ۱۰۵ و ۱۱۰ مجله                           |
| (۲۱) دیراود ص ۹۰ دهراد صص ۹۱ و ۹۵             |  |

(۱۲) هابلندز با حروف تعریف معین و H کلان ص ۲۸۵ می‌تلند

ایشان نشان می‌دهد که او در انتخاب واژگان چندان دقیق و محتاط و ماهر نیست و هوش‌پزیده می‌باشد. مثلاً می‌تلند خودش به مترجم می‌آموزاند که «جونپیر» و ارچه یکی است [ص ۲۸۱ س ۱۸]، او کلمه مورد نظر را به قاموس انگلیسی به فارسی ایران می‌پالد و آن را «سرو کوهی» ترجمه می‌کند [ص ۹۳ مجله ص ۹]. همین طور مترجم گرامی ما کلمه «تانسته» را به شکل مترادف با دستگاه بافندگی به کار برده است، حال آن که همکار حاشیه‌نگار ایشان، یعنی آقای یزدانی، آن را در فرهنگ عامیانه خود «پارچه پشمی دست‌باف» تعریف و معنی نموده است<sup>۱</sup>. گاهی او در یک واژه دچار ناهمی‌گردیده، و در آن واحد دو ترجمه مخالفی درباره عین کلمه ارائه می‌کند، فی‌المثل می‌تلند در زیر عنوان حیوانات [س ۳۰، ص ۲۸۱] این‌طور می‌نویسد: «Poshtin sheep» و در جای دیگر (س ۱۵، ص ۲۹۰) «Sheep-Skins for Poshtins». ولی آقای مترجم واژه «پوشتین» را به عنوان کلمه مجهول‌المعنی که ابدأ انسان جایز‌الخطا به مفهوم آن پی نخواهد برد در نخست اعلام داشته است، [ص ۹۴، س ۹ مجله]، و معهدا، از سیاق واضح ترجمه در قدم دوم، آن را صحیح تشخیص داده و مقصود نویسنده انگلیسی را که در هر دو صورت چیزی جز «پوستین» نیست

فهمیده است. از آنجا که کار ترجمه خود را به گونه گیج و شوقیه پیش می برده، متأسفانه توجه نکرده که به عین شکل [س ۱۲، ص ۱۱۰]، آن سوء تفاهم پیشتر خود را اصلاح نماید. او کلمه «چوگس» را هم به صورت درست درک نکرده، و مفهوم آن را خدای آسمان داند، و یا «المعنی فی بطن المترجم»!!

### تکرار مکررات، عدم استفاده از مترادفات، و فشار بر روی یک کلمه:

هرگاه ما یکبار یا زده سطر نخست ترجمه [صص ۸۹ تا ۹۰ مجله] را من باب مشت نمونه خروار بررسی و معاینه کنیم، به سهولت هرچه تمامتر خواهیم دید که لااقل در حدود ۹ بار واژه «منطقه» به شکل مفرد و جمع متوالیاً به کار رفته است، یعنی تقریباً در هر سطر یک دفعه! این افراط ناگوار می رساند که ترجمه موجود از حسن تألیف هیچ بهره‌ای ندارد. آیا کلمات مترادف و علی‌البدل آن از قبیل سرزمین، خطه، ناحیه، علاقه، سامان و دیار همه مرده‌اند که «منطقه» بیچاره تا این حد در زیر فشار جانکاه افتاده است؟ همین طور اگر ما در آخر ص ۹۹ مجله رجوع کنیم، با کمال بهت و شگفتی و دلهره مترجم می شویم که در طی فقط دو سطر دقیقاً سه مرتبه از واژه «زیاد» استفاده پی هم و بی‌رویه به عمل آمده و حتی ریکارد مترجم محترم دایر بر تقیه به استعمال یک کلمه در یک سطر به نحو فجیعی شکسته شده است! به همین ترتیب، واژه «دارد» در حدود هفت کثرت در ص ۹۲ مجله [سس ۳ تا ۱۰] و پنج بار دیگر در سطور آخر ص ۹۰ [و سطر اول ۹۱] بگونه مسلسل و لاینقطع در کنار هم قطار گردیده است. به عین شکل، کلمه «بودند» در ص ۱۰۰ [سس ۱۸ تا ۲۳] دقیقاً پنج دفعه به دنبال یک دیگر از طرف قلمزن مذکور نیشخوار شده است، در صورتی که او باید از تکرار مکررات که ملل‌انگیز است اجتناب می کرد. هکذا، اگر ما چهار سطر اول [ص ۹۴] را از نظر بگذرانیم، علی‌الحساب در خواهیم یافت که سه مرتبه فعل «کشت می گردد» و یک کثرت اسم «کشت گندم» با اسراف بی‌حدی یکی از پشت دیگری به کار رفته است. دلیل این لاقیدی و بی‌باکی آشکار چیست؟ فکر می‌کنم که مترجم عالیقدر در کار ترجمه و چاپ آن چون پای شهرتش در بین می باشد بیش از حد لازم شتاب به خرج می دهد، و از این رو جریان سیال ذهن ایشان در جریان هول و عجله فقط کلمات عادی و مورد استعمال روزمره را در نوک قلم جراش راست می آورد. خلاصه، این عجز مترجم محترم مبنی بر عدم دسترسی وی به واژگان متن و متنوع آن قدر ترجمه اش را از لحاظ کیفیت، سطحی و فاقد عمق ساخته که اینک در سطح یک مسوده ابتدایی و محاوره‌ای تنزل یافته است.

## ترجمه‌های غلط و نارسا:

(۱) در صفحه ۹۰ مجله «قلات غلجایی» ذکر شده، حال آن که در متن انگلیسی به وضوح «قلات غلزایی» آمده است. شاید مترجم دانشمند اطلاع ندارد که در مورد تغییر دادن کلمه غلزایی به غلجائی و مآلاً به خلج و همچنین غور را موطن اولیه پشتونها [افغانها] وانمود ساختن همواره یک تلاش و سندسازی مستمر در کار بوده است، و آثار نویسندگان معلوم الحالی از قبیل غوریان عتیق‌الله پژواک، مدنیت غوری در افغانستان نوشته شهزاده سیفزی، و خزانه همیشه پنهان عبدالحی حبیبی در این راستا تدوین و منتشر شده است. کما این که داستان مربوط به ارتباط بی‌بی متو دختر بیت نیکه با یک شهزاده غوری از قدیم در بین پشتونها [افغانها] شایع بوده و به شکل کتبی هم در کتب متعدد، مثل مخزن افغانی نعمت‌الله هروی، ذکر گردیده است. طبعاً شهزاده حسن از خاندان شنسب غور در تخت سلیمان از روی بی‌صبری دختر نهایت مقبول شیخ بیت نیکه پشتون [افغان] را حامله کرده و پسر نوزاد [و نامشروع] اش غل زوی یا غلزایی [مولود معامله دزدی] نامیده شده است و اولاد او به همین نام مشهور گردیده‌اند. شرح این ماجرا از قول دکتر حسن کاکر در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر درج می‌باشد.<sup>۱</sup> چون واژه مورد بحث در منبع انگلیسی نیز به املای غلزایی تحریر شده و قرینه تاریخی مذکور نیز به صحت همین ضبط از نظر شیوه اشتقاق زبان پشتو [افغانی] گواهی می‌دهد، از این رو تغییر دادن آن به صورت غلجایی به حدی ناروا و سبکسرانه است که گمان نمی‌کنم به رد و ابطال مفصلتری احتیاج داشته باشد.

(۲) در صفحه ۹۱ مجله چنین می‌خوانیم: «قله کوه بابا ۴۸۵۰ متر ارتفاع دارد». اما متن معادل انگلیسی آن بدین قرار است:

«Those of the Koh-i-Baba rise to upwards of 16000 feet».

قبل از این جمله انگلیسی، کلمه «قله‌ها» به شکل جمع آمده است، و ضمیر اشاره جمع «Those» نه فقط به یک قله بلکه به قله‌ها معطوف می‌باشد، حال آن که واژه upwards سهواً از ترجمه بازمانده است.

(۳) در صفحه ۹۴ مجله [سپس ۱۷ تا ۱۹]، این طور ترجمه‌ای به نظر می‌رسد: «بز کوهی، انواع آهو و غیره در هزاره جات وجود دارد ولی چون در مناطق مختلف آن پراکنده بوده و هم شکار آنان زیاد رواج دارد، تعداد آنها کم است». متن معادل

انگلیسی آن بدین گونه می باشد:

«There are oorial, ibex and deer of various Kinds in the country but the population is very generally diffused, and all kinds of game are hunted», P281

مترجم از یافتن مترادفات فارسی برای oorial و ibex عاجز مانده و در مورد درک مفهوم the population نیز مرتکب اشتباه شده، زیرا آن را نه نفوس هزاره بلکه جمعیت حیوان معنی کرده است! منظور نویسنده انگلیسی به روشنی این است که نفوس انسانی در همه جا پخش و پراکنده شده و لذا همه جانوران وحشی از هر نوعی باشند به دلیل تنگ گشتن دایره محیط زیستشان با خطر شکار شدن مواجه هستند. (۴) ترجمه مجله، ص ۹۵، س ۳: «در دوران تابستان و خزان هوا بسیار عالی است». متن معادل انگلیسی آن:

«But in summer and autumn, that: is from May or June till the end of September, the climate is magnificent», p282

از مقایسه دو متن واضحاً چنین برمی آید که مترجم عالیقدر ما بسیار زیاد به اختصار مصنوعی و سرتیبری تمایل دارد. (۵) ترجمه مجله، ص ۹۶ سس ۷ و ۸: «نمک در هزاره جات وجود ندارد، بنابر آن نعمت گرانهایی به شمار می رود». جمله معادل انگلیسی آن:

«There is no salt in the Hazarajat, and it is an expensive luxury»

ترجمه مبسوط و نسبتاً دقیق جمله مورد اعتراض بدین قرار می باشد: «نمک در هزاره جات نیست، و آن یک تجمل گرانه می باشد». به نظر من بین «نعمت» خدای توانا و «تجمل» کدخدا از زمین تا آسمان فرق است! (۶) ترجمه مجله، ص ۹۹ س آخر: «راجع به تاریخ هزاره ها زیاد نمی دانیم».

متن معادل انگلیسی آن: «Of the history of the Hazaras there is little to relate»

ترجمه قابل قبول جمله فوق چنین خواهد بود: «در باب تاریخ هزاره سخنان کمی برای نقل کردن وجود دارد».

از نوشته مترجم چنین برمی آید که مواد معتنا بهی درباره تاریخ هزاره در منابع انگلیسی هست، اما نویسنده آن را نخوانده و از این رو زیاد نمی داند، حال آن که جمله انگلیسی صریحاً راجع به قلت معلومات تاریخی در مآخذ انگلیسی اشاره می کند.



(۷) ترجمه مجله، سس ۱۳ تا ۱۵: «هزاره‌ها در استقرار سلطنت درانی حصه نگرفتند، و نه در جنگهای داخلی و نارضایتیها شرکت کردند که در دوران یک قرن گذشته افغانستان را یک پارچه [کذا] ساخت». متن معادل انگلیسی آن، ص ۲۸۴: «The Hazaras took no part in the establishment of the Durani Kingdom, nor in the dissensions and civil wars by which the country of Afghanistan has been torn for the last century».

ترجمه صحیح این جمله باید این طور باشد:

«هزاره‌ها در تأسیس پادشاهی درانی کدام نقشی را به عهده نگرفتند و نیز در نفاق و شقاقها و جنگهای داخلی که افغانستان را در طی قرن گذشته پاره‌پاره کرد دخالت نداشتند». به هر حال، مترجم ما با این سوء تفسیر خود پوره پیکر تاریخ را مثله می‌کند و کشور صدپاره شده را با یک چرخش قلم، یکپارچه می‌سازد!

(۸) ترجمه مجله، ص ۱۰۳، س ۴: «علاقه بهسود که در قسمت شرقی [کذا] هزاره‌جات قرار دارد».

متن معادل انگلیسی آن، ص ۲۸۶:

«The district of Besud, which is in the north-east part of the Hazarajat».

مترجم در این جا موقعیت بهسود را در قسمت شرقی هزاره‌جات نشان می‌دهد، در صورتی که متن انگلیسی آن در مورد قسمت شمال شرقی کاملاً صراحت دارد!

(۹) ترجمه مجله، ص ۱۰۴، س ۲۴ و ۲۵: «سرشان دراز رخ و یا هرم شکل است و معلوم نمی‌شود هیچ وسیله تغییر شکل به کار رود» [کذا]! جمله معادل انگلیسی آن، ص ۲۸۷:

«The prevailing type of the head is elongated by pyramidal: but no means of artificial modification seems to be used».

مترجم خود این مطلب را هیچ نفهمیده و از برگردان درست آن دچار درماندگی شده است. به فکر من باید متن مذکور بدین سان ترجمه گردد:

«شکل فعلی سر [هزاره‌ها] بگونه اهرم‌مانند و یا مطول و کشیده هست، اما از وسایلی که به طور مصنوعی [در زمان طفولیت] سر را تعدیل و اصلاح می‌کند کدام استفاده‌ای به عمل نمی‌آید». من برای این که حق کلام ادا گردد، اندکی جمله فارسی خود را بسط داده‌ام که البته چنین عملی در تحت بعضی شرایط موجه هرگز از سیاق ترجمانی به دور نیست. اگر کسی ترجمه مجله را در مورد این «وسیله تغییر شکل»

بخواند، یقیناً مثل خود مترجم کدام مفهومی را از آن برداشت نمی‌کند. اما جمله انگلیسی آن با عین پیچیدگی و ابهام مواجه نیست. اشتباه خطرناک مترجم این است که کلمه کلیدی عبارت آخر جمله مورد بحث را که همان «مصنوعی» باشد از قلم انداخته و این جزء نوشته خود را پوچ و بی‌معنی ساخته است.

(۱۰) ترجمه مجله، ص ۱۰۵ سس ۷ تا ۱۰ مجله: «کلاه هزاره‌ها متمایزترین لباس‌شان به شمار می‌رود. این کلاه شکل مخروطی داشته و از کتان [کذا] به رنگ روشن ساخته شده و خطوطی [کذا] از پوست قره‌قل [کذا] و یا پوست عادی گوسفند دارد که در دور دهن آن برجستگی را تشکیل می‌دهد!» متن معادل انگلیسی آن، ص ۲۸۷:

«The most distinctive article of Hazara costume is, however, the cap. It is a small conical head dress, made of bright-coloured chintz, lined with fur or sheep-skin, which forms a fringe or edging round the mouth».

ترجمه صحیح جمله فوق بدین نحو است:

«با آن هم، مشخص‌ترین قلم در جمله ملبوسات هزارگی، کلاه می‌باشد. این یک قسم سرپوش کوچک و قیف مانند است که رویه آن از پارچه چیت روشنرنگ و آسترش از پوست خام خنز رگوسفند ساخته می‌شود، و [در نتیجه قات معکوس] یک حاشیه ولبه [پشمینی] در گرد دهن آن تشکیل می‌یابد».

مردم کلمه Chintz را در اکثر نقاط هزاره‌جات به نام چیت - نه کتان - بازمی‌شناسند. این کلمه در فرهنگهای انگلیسی به فارسی ثبت نشده، اما تعریف آن در قاموس انگلیسی به عربی‌المورد آمده است: «شیت او قماش قطنی مطیع» [ص ۱۷۳]، یعنی چیت یا پارچه پنبه‌ای چایی. از قضا لغت line نیز متعدد المعنی است و در این سیاق کلام، به عنوان فعل متعدی، مفهوم آستر کردن و یا آستر شدن برای... را افاده می‌کند (بنگرید به فرهنگ دوجلدی حیم). اگر مترجم اندکی قوه مخیله خود را در راه فهم «شکل کلاه» به کار برده می‌توانست، یقیناً خودش متوجه می‌شد که پوست پشم‌دار برای گرم نگهداشتن سر در موقع برد و سرما باید در اندرون صحن کلاه تعبیه می‌گردید. اما مثلی که تقصیر اصلی به گردن فعل Line می‌باشد که چرا در این جا به مفهوم کاملاً فنی‌اش به کار رفته و امکان درک بسیط را از سطح فهم مترجم فاضل فراتر کشیده است! به هر حال، کلمات «کتان»، «پوست قره‌قل»، و «خطوط» یکسره از بدعتهای خود مترجم می‌باشد، و در منبع انگلیسی

چنانکه دیدیم اصلاً موجود نیست!

(۱۱) ترجمه مجله، ص ۱۰۵، س ۲۰: «در این سرزمین تفنگ دهن پر [کذا] یافت نمی شود». جمله معادل انگلیسی آن، ص ۲۸۷:

...and there are no breech-loaders in the country that we are».

aware of

ترجمه درست آن چنین است: «...و هیچ نوع تفنگ «ته پر» در سرزمین هزاره نشین که ما راجع به آن اطلاع داریم یافت نمی شود». مترجم به خطا تفنگ دهن پر ترجمه کرده، حال آن که نویسنده انگلیسی قصد تفنگ ته پر را دارد و کما این که عدم موجودیت آن به مناطق مورد اطلاع انگلیسها، نه کل هزاره جات، قید و منوط می باشد، و مترجم حق مطلب را چنانکه باید بیان کرده نتوانسته است. ناگفته نماند که تفنگ ته پر یک قسم تفنگ قدیمی بود که سرمی از زیر میل در آن قرار داده می شود، برخلاف تفنگهای باروتی کهنه تر که آنها را از سر میل پر می نمودند و بنام دهن پر یاد می کردند.

(۱۲) ترجمه مجله، ص ۱۰۸، سس ۲۲ و ۲۳: «در اکثر مناطق مردم دارای تعداد زیاد گوسفند هستند که با فروش و تبادل محصولات آن مانند روغن و پوست بقیه مایحتاج خود را از جهان خارج به دست می آورند». متن معادل انگلیسی آن، ص ۲۸۹:

«In most districts, however, the people possess large number of sheep. these constitute such wealth as they possess, and in the sale or barter of their produce ghi, wool, and skins, they depend for whatever they require from the outside world».

«معهدا، مردم [هزاره] در بیشترین مناطق صاحب شمار هنگفتی از گوسفندان می باشند. این حیوانات آنچنان [یا یگانه] ثروتی را تشکیل می دهد که عملاً در حیظه تملک شان هست و بر روی فروش یا تبادل جنس به جنس تولیدات چهارپایان مذکور مانند روغن، پشم، پوست به تهیه هر آنچه که از جهان خارج [هزاره جات] بدان نیاز مندند، اتکاء و وابستگی دارند».

از مشاهده ترجمه های فوق گذاشتن آن در بوطه انطباق نقل با اصل چنین برمی آید که مترجم عزیز ما کارش را با شتاب مدهوش کننده ای انجام داده، و گذشته از ضعفیات دیگر، کلمات «پشم» و معامله «پایاپای» را پاک از یاد برده است.

(۱۳) ترجمه مجله، ص ۱۰۹، س ۱۱: «عموماً در اطراف قلعه نهر [کذا] وجود ندارد».

جمله معادل انگلیسی آن ص ۲۸۹: «Ditches are generally wanting.»  
 ترجمه درست آن به این قسم است: «به طور کلی در اطراف قلعه‌ها کدام خندق دفاعی موجود نیست.» در این جا من مجبوراً باید اظهار شکوه کنم که افسوس ایشان نهر آبیاری را از خندق دفاعی تشخیص نداده است!  
 (۱۴) ترجمه مجله، ص ۱۱۰، سس ۸ و ۹: «آنها به حیث چوب‌شکن و سقاکار کرده و تعداد معدودی از ایشان شاید کار بهتری داشته باشد.» متن معادل انگلیسی آن، ص ۲۹۰:

«They are hewers of woods and drawers of water and few aspire to be anything more».

ترجمه دقیقتر جمله مذکور به این ترتیب است: «آنها هیزم‌شکن و سقای آب می‌باشند و شمار معدودی در آرزوی شدن چیزی بیشتر از آن هستند.» مترجم دلیر ما نباید به متن اصلی دست‌اندازی کند، زیرا به تئیدن بانتهای دروغین متهم خواهد شد. واضح است که هزاره‌ها در گذشته قادر نبودند که از درک پیشه‌های چوپانی و دهقانی به سهولت و با آسودگی در وطن خود امرار معاش نمایند و بدین سبب با مشکلات اقتصادی و رنج و تنگدستی و قناعت به وضعیت موجود روبرو بودند، در صورتی که هیچ چاره‌ای در اختیار و هیچ حس بلندپروازی در دل نداشتند: احتیاج از ناآیدنی رنگ استغنا گرفت! «مری لوئیس کلیفورد در کتاب خود چنین می‌نویسد: «از همین رو، بسیاری از ایشان برای تأمین حداقل درآمدی که زندگی آنها را بگرداند، به دنبال کارهایی همچون نوکری و خدمتگذاری راهی نواحی [شمالی] و جنوبی و شرقی افغانستان (خصوصاً کابل) می‌شوند، و همین امر موقعیت اجتماعی ایشان را بسیار تنزل داده است.»<sup>۱</sup> طبعاً همچو یک سابقه دردناک درباره قوم ما در مجموع و انعیث داشته است، اما ما نباید آن را بپوشانیم و نسبت به آن احساس کم‌غیرتی و شرم کنیم، زیرا هر هزاره آگاه به خوبی می‌داند که چرخ دوار از این نشیب و فرازها زیاد دارد!

(۱۵) ترجمه مجله، ص ۱۰۰، س ۹: «برای مقابله با قبیله قدرتمند جمشیدی آن رفت.» متن معادل انگلیسی آن، ص ۲۸۴:

«... a pparently as a counterpoise to the then powerful tribe of jamshedis».

در این جا مترجم به درستی مفهوم لغت Counterfaisه را نفهمیده و آن را

«مقابله» ترجمه کرده است. پس شکل برگردان صحیحتر آن چنین خواهد بود: «او [نادرشاه] ده هزار نفر از دو قبیله دایکندی و دایزنگی را برگرفت و آنها را بر سر مرز هرات، ظاهراً به حیث «یک نیروی متعادل کننده» در جوار قبیله جمشیدی که در آن هنگام قدرتمند بود جایگزین ساخت».

(۱۶) ترجمه مجله، ص ۱۱۰، س ۱۳ و ۱۴: «واردات عبارت از نمک، اشیای ساخت مانچستر، چای، تنباکو، کشمش و میوه خشک [کذا] است». جمله معادل انگلیسی آن، ص ۲۹۰:

«The imports are salt, Manchester goods, tea, tobacco and small sundries».

ترجمه صحیح جمله فوق چنین است: «واردات عبارت از نمک، منسوجات نخی [ساخت منچستر]، چای، تنباکو و اشیای جزئی و متفرقه است». من از خواندن ترجمه مجله یک قدری مبهوت و واله شدم و از خود پرسیدم که «کشمش و میوه خشک» را با چه جرأت و از روی فضولی در متن فهرست واردات مداخله کند، مگر این که جناب مترجم شخصاً به آنها دلچسپی ویژه‌ای داشته و به صلاحیت فوق‌العاده اش چنین اضافتی را روا شمرده است! علاوه بر آن راجع به منسوجات نخی ساخت منچستر باید توضیحاً بنویسم که در قاموس انگلیسی آکسفورد [ص ۷۶۶] در ذیل منچستر این طور آمده است:

«Manchester goods are cotton textiles.» به گمان من اگر نام منچستر حذف شود، باز هم از حیث معنی کدام فرقی رخ نخواهد داد، زیرا منظور انگلیسهای هند در قرن نوزدهم از ذکر این اصطلاح «مطلق منسوجات نخی» بود، چه ساخت انگلستان و چه بافت هندوستان!

(۱۷) ترجمه مجله، ص ۱۱۰، س ۱۸: «این گلیمها در کابل برای دوامشان معروف است». متن همسان انگلیسی آن، ص ۲۹۰:

«They are valued at Kabul for their weating quality».

ترجمه مذکور باید بدین گونه تصحیح شود: «این گلیمها در کابل به خاطر کیفیت دوام آوری شان [در برابر استهلاک طولانی] قیمت و گرانبها است». مترجم دانشمند ما به غلط لغت Valued انگلیسی را «معروف» ترجمه فرموده و واژه quality را به کلی از صفحه کاغذ محو نموده است!

(۱۸) ترجمه مجله، ص ۱۱۱، س ۱۹ و ۲۰: «شیخ علیها مالیاتشان را توسط حکامشان [کذا] به مزار شریف می‌پردازند». متن معادل انگلیسی آن به قرار شرح

«The Sheikh Alis all pay revenue to the Hakims of the districts in which they reside. the Hazaras north of Bemian and yak walang pay revenue to Mazar-i-Sharif through the Hakims of their districts».

در این جا مترجم گرانقدر ما دچار سرعتی غیر معمول شده و با تشخیص خود از ترجمه چند سطر [حدفاصل دو revenue] عملاً صرف نظر فرموده است. من این حرکت شتاب آلود ایشان را ناشی از انگیزه حب الوطنی وی می دانم، زیرا او جداً شایق بوده که در وقت کم برای هزاره ها بیش از هر کس دیگر کار کند، اما غافل از این که چنین کارهای وقت طلب و دشوار مثل تألیف و ترجمه توسط احساسات محض بدون احراز بصیرت و تجربه و قوه ملاحظه قطعاً امکان پذیر نیست!

### حذفیات مترجم:

قبلاً در جای دیگر این نوشتار در مورد امانت ترجمه سخن گفته ام که قاعدتاً هر مترجمی باید آن را به دقت مراعات نماید. یکی از مسایل مهم در حوزه این بحث، یعنی امانت ترجمه، این است که مترجم از اضافه خودسرانه، سقط نص، تأویلات غرض آلود و خصوصاً حذفیات جداً پرهیزد. اما مترجم گرامی ما به هیچ بک از این نکات بنیادی که در صرف برگرداندن متن از یک زبان به زبان دیگر از جمله شروط متفق علیها است خود را پابند و ملزم نمی داند، و کار را به جایی رسانیده است که مطالب مخالف طبع و میل شخصی خود را بدون ذره تردید حذف می نماید، هر چه بادا باد! مز. اینک برخی از جملات و عبارات را که با طرز فکر وی مطابقت نداشته و صرفاً بر مبنای سلیقه و تشخیص فردی از قلم افتاده است به قرار ذیل نشان خواهم داد:

(۱) ترجمه مجله، ص ۹۳، س ۱۸: «در گیزاؤ و منطقه دایکنندی..... هم باغهای میوه موجود است».

متن حذف شده انگلیسی، ص ۲۸۱:

«... , where there are several hundred families of Tajiks...»

به طوری که همگان می دانند، همزیستی مسالمت آمیز تاجیکان با هزاره ها در غور و غرjestان روشن تر از آن است که قابل مخفی کردن باشد، و طبعاً چنین اقدام ناآگاهانه ای از سوی مترجم بدون التفات به تاریخ مشترک و مصالح ذات البینی دو ملیت صورت گرفته است. فرضاً اگر مترجم نظر مساعدی به این موضوع ندارد

وجود چند صد خانواده تاجیک در ساحه وسیع گیزاو و دایکندی برایش بر تافتنی و خوشایند نیست، در آن صورت باید نظر خود را در طی پاورقیهای عالمانه اش توضیح بدهد و طرز تفکر خویش را سلباً و ایجاباً بنگارد. اما محو یک نکته از کتابی یقیناً از شأن و حیثیت یک مترجم و محقق بعید است.

(۲) ترجمه مجله، ص ۱۰۰، س ۷: «به علاوه ارتقای وی دشمنی رقیبش..... را برانگیخت».

متن حذف شده انگلیسی: «...the rival chiefs of the Dai Zangis....»

قدر مسلم این است که یک سلسله جنگهایی میان سران دایکندی و دایزنگی در طی قرن نوزدهم به وقوع پیوسته، و در فصل دایزنگی - کتاب میتلند، ج - ۴ مفصلاً در پیرامون آن گزارش داده شده است... که با توجه به بینش ضیق و محدود مترجم شاید کلیه معلومات مذکور با قاطعیت از بیخ مقرض گردیده باشد! اتفاقاً مترجم دانا و توانای ما باز دودن این عبارت - یا نظیر آن - برای مصالح ملی و همبستگی هزاره، بزعم خود، خدمت می کند و هنوز هم پاس احسان خویش را از ما طلبگار است! اینک ناگزیر بالحن تأسف انگیز باید پرسید که آیا هزاره ها آن قدر وحشی هستند که تحمل شنیدن منازعات چند سرکرده قبیلوی خود را ندارند؟ حال آن که این گونه ستیزه های داخلی در وقت حاضر نیز کماکان در بین مردم ما جاری است و عادی!

(۳) صفحه ۱۰۳ بین سطر دوم و جدول:

متن انگلیسی حذف شده، ص ۲۸۶:

«And this report is divided into corresponding sections, giving all the available information regarding the Hazaras in each division».

بسیار جای تشریح است که جمله فوق با آن درشتیش در نظر مترجم گرانمایه ما در نیامده و از بخت بد خود به دست سهو و نسیان سپرده شده است!

(۴) ترجمه مجله، ص ۱۰۶، س ۷: «...مسئولیت چندان ندارند..... آنان واقعاً...»

متن انگلیسی حذف شده، ص ۲۸۸:

«...and not much intelligence. In fact they are children in mind and mode of thought».

شاید ترجمه دو جمله بالا برای مترجم دشوار بوده و از این رو برگردانیده نشده است. به هر حال، می توان آن را چنین به فارسی تبدیل کرد: «البته هزاره ها مردم باوفا هستند، ولی با وصف آن خیلی کم مسئولیت احساس می کنند و هوش و ذکاوت شان معمولی می باشد. در واقع آنها از نظر عقلی در مرحله نخستین دوره رشد قرار

دارند». باید بگویم که در این جمله به خاطر ازاله قوه کراهتش از حسن تعبیر استفاده شده، و این سبک نویسنده‌گی در ترجمه همواره ارزندگی و تأثیر بارزی داشته است. من باز هم ضرورتاً در اینجا می‌گویم که ای کاش این حرف انگلیسها به کلی غلط می‌بود تا فعلاً به این جدل لفظی و مناقشه بیزانسی هیچگونه احتیاجی نمی‌داشتیم، و این همه اشتباهات از عقل ما صادر نمی‌شد که شرحش به اشباع گذشت!

(۵) ترجمه مجله، ص ۱۱۱، س ۱۲: «...مناطق تحت اداره‌اش نموده.....»  
و مالیات جمع‌آوری می‌کند..»

متن انگلیسی حذف شده: «vide Vol. I, page 429»

مترجم عالیقدر ما عبارت فوق را که («بنگرید به جلد اول، صفحه ۴۲۹») معنی می‌دهد، احتمالاً با قصد معینی از قلم انداخته است. به نظر من، او میل نداشته که این منبع دولتی انگلیس را در مجلدات متعددش نشان بدهد، زیرا خود ایشان رنج مطالعه و ترجمه قسمتهای زیربط هر پنج جلد را نکشیده، حال آن که این امر مسلماً جزء لاینفک کارش بوده است.

(۶) ص ۱۱۲ مجله، س آخر به مابعد:

متن انگلیسی حذف شده در حدود ۲۴ سطر، صص ۲۹۱ و ۲۹۲!!!

مترجم فاضل در اینجا دقیقاً یک صفحه و پنج سطر را مخفیانه از محدوده ترجمه حذف کرده است! من به علت این عملیات جراحی ایشان هیچ پی نبردم، زیرا در ضمن دو فقره مغضوب علیهما ظاهر آکدام توهین یا اتهام جدی وجود ندارد که مجد هويت هزارگی را برخلاف واقع نقصان‌پذیر نماید. من در تحت جوی که اینک پدید آمده چنین با اطمینان اظهار نظر می‌کنم که مترجم محترم نباید درباره بازتاب دادن محتویات کتاب می‌تولند، این طور با بی‌کفایتی خورده‌گیری می‌نمود، و به اصطلاح «به خاطر شپشی پوستینی را می‌سوزاند»، بلکه با بردباری و ژرفنگری دانشمندانه راجع به اشتباهات اثر مورد بحث از طریق نگارش تعلیقات به تأیید و تردید و اصلاح عبارت مبادرت می‌ورزید و کتاب را توسط قطع و برش بعضی اجزای لایتجزای آن بدین نحو در مجموع ناقص نمی‌ساخت. واقعاً این همه حذفیات نابخردانه قابل اعتراض است. علاوه بر میلی که مترجم مجله در اختصار مطالب و حذفیات داشته می‌خواسته است در تفصیلاتی که با نظر عمومی او مطابقت ندارد به صورت ناشیانه‌ای تصرف کند. او متأسفانه اغلب حصه‌های کتاب را بدون این که به اصل آنها اشاره نماید از پیش خود و به ذوق و سلیقه شخصی اثر تصحیح کرده و یا غلط فهمیده است، هیچ نیندیشیده که تغییر دادن از قام و کلمات و عبارات اثری، و سکوت از ذکر



اصل آنها، خلاف مقتضای امانت ترجمه می‌باشد و موجب سلب اعتماد از کلیه متن کتاب خواهد گردید، زیرا اجتهاد کسی برای فرد دیگری حجت نیست و نمی‌توان ذوق و سلیقه خاص خود را مقیاس صحیح و غلط برای سایرین قرار داد. علاوه‌ا، فاحشترین خطاهایی که مترجم ما مرتکب شده، زایدۀ عدم اطلاع او از تاریخ است؛ لذا مترجم متون تاریخی، علاوه بر زبان‌دان بودن، باید مورخ یا اقلأً نیمچه‌مورخ نیز باشد و از «کتاب‌شناسی» تا جایی که قلمرو کارش ایجاب می‌کند باید آگاهی داشته باشد، ورنه چنانکه دیدیم به یاوه‌سرایی‌ها و تصرفات نابجا دچار خواهد گشت. به قول یکی از علمای غربی، «فرهنگ، منشور بزرگ تاریخ انسان است»<sup>۱</sup>، و طبعاً ما هزاره‌ها باید از طریق تألیف و ترجمه کتب متعدد، فرهنگ خود را در مجموع فراخ و غنی و توانا کنیم، و از بزرگ کردن موفقیتها و نپرداختن به ضعفها و رجزخوانیهای بی‌بنیاد که عادت ما شده است پرهیز نماییم و قطع متن و جعلیات را در سرلوحه کار خود قرار ندهیم، زیرا شرط اول این که یک فرهنگ در برخورد با فرهنگهای بیگانه به زوال و ضعف نیفتد این است که خودش را از یک نوع پویایی و حیات و ظرفیت برخوردار کند و در برابر حرف غیر معمولی که بعض آثار کتبی به آن وارد می‌نماید، قابلیت انعطاف و تحمل داشته باشد و در موارد بسیار ضروری و مهم به آن پاسخ منطقی و موجه بدهد، نه این که در یک طرفه‌العین در حدود ۲۴ سطر کامل و چندین مطلب معتنابه دیگر بدون سنجش از قلم انداخته شود. گذشته از محدودیتهای مورد بحث، مترجم دلسوز ما از قدرت نویسندگی و عبارت‌پردازی لازم چندان بهره‌مند نیست، و طرز انشا و واژگان و استعمال صنایع لفظی وی کلاً سست و ملل انگیز و ضعیف می‌باشد، به حدی که به نظر من ارزش چاپ کردن را در وضع نابسامان فعلیش ندارد:

«گل خشکیده این عرصه ندارد بویی  
 وازه‌ها ارزش خود باخته‌اند  
 همه بیهوده و خود ساخته‌اند  
 بار معنی همه انداخته‌اند!»<sup>۲</sup>

**چند کلمه درباره طرز کار و بینش نویسنده این ستور:**

من پس از دوازده سال اقامت در کویت در سنه ۱۹۸۸ به کویت آمدم و در تحت جو

۱. هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۱۳۶.

۲. فریاد علی همزی، مجله غرچستان، ش ۱۶، ص ۷۳.

ملی‌گرایانه این جا بعداً به مطالعه منابع تاریخی هزاره روی آوردم و دیدم که در بُعد ترجمه واقعاً یک فضای خالی وجود دارد. کما این که من در همان وهله‌های اول متوجه گفته حکمت‌آمیز یک مردم‌شناس برجسته امریکایی شدم: «مترجم نه تنها باید زبانهای ذریبط را به خوبی بداند و با موضوع ترجمه کاملاً آشنا باشد، و واژه‌ها را با چیره‌دستی به کار گیرد، بلکه «خویشتن» را هم باید بشناسد و نقاط ضعف و قوت و استعدادهای خودش را تشخیص بدهد. برای هر مترجمی شعار «خودرا بشناس» اهمیتی وافر دربر دارد»<sup>۱</sup> لذا برای آغاز و انسجام کار ترجمه‌ام، هم «خودشناسی» و هم «کتاب‌شناسی» به قدر یکسان واجد اهمیت بود، و بدین لحاظ مدت درازی را برای استفاده معلوماتی خودم در خواندن و بررسی و یادداشت برداری کتب تاریخی صرف کردم. من در این روند طولانی فعالیت فکریم دریافتیم که آثار موجود در ارتباط با مضمون گسترده هزاره‌نویسی که یک مقدار به زبان انگلیسی هست هنوز مورد تجزیه و تحلیل و بازتاب علیحده ترار نگرفته و تنها برخی از نویسندگان هزاره یک رشته نقل قولهایی از آن به نحو گذرا نموده و در پرتو آن به زعم خود نوشته‌هایشان را موثق جلوه داده‌اند. ضمناً متوجه شدم که در یک بخش از تاریخ هزاره که کم و بیش در لابلای مآخذ فارسی انعکاساتی دارد بعضی کارهایی صورت گرفته و از جمله آقای یزدانی با همت و پشتکار چشمگیری در این زمینه به پیشرفتهایی نایل شده و مانند رفوگران قالین، پاره‌های مختلف وقایع تاریخی را با چیره‌دستی به هم پیوند زده است. ولی در قسمت انگلیسی، گذشته از دو اثر وزین آقایان پولادی و موسوی، کدام تألیفات زبده و ارزنده‌ای به اراده و تشبث آزاد یک هزاره متمهد جوینده و دقیق‌النظر به رشته تحریر درنیامده است. معهداً، ضرورت ترجمه‌های صحیح و موثق توسط کسی که از مسایل تاریخی اطلاع کامل داشته باشد به نظرم مرجح‌تر و بنیادیت‌ر رسیده، زیرا اکثریت قاطع مردم ما فقط قادرند که به زبان فارسی مطالب مربوط به خودشان را بخوانند و درک کنند. خوشبختانه در ظرف هیجده سال اخیر یک مقدار نوشته‌های قابل توجهی به هر دو زبان فارسی و انگلیسی در ارتباط با ابعاد مختلف زندگی ملیت هزاره از چاپ خارج شده و در دسترس عموم قرار گرفته است. اگر ما قدری به ماهیت آنها دقت کنیم، خواهیم دید که اکثریشان از یک جهت به درجات متفاوت دارای خاصیت دفاعی، عکس‌العملی یا حتی تهاجمی می‌باشد و در عین حال شماری از سوء قضاوتها و اغلاط را در بطن خود تدریجاً پرورش داده است، بی این که لزوم توسل به تنقیح و تصحیح به مرور

زمان مطرح بحث باشد. در چنین شرایطی اگر شخصی بخواهد مورد تجلیل عامه قرار گیرد، همین قدر کافی است که خود را دوست مردم بخواند و «چرندیات نامه» ای را در دفاع از قوم هزاره یا اثبات فضیلت و محسنات آن چاپ کند، حال آن که شک نیست که هر افراط و تشویق بی اساس همواره عواقب مخربی در پی دارد. من شخصاً از طریق مطالعات منظم خود به این باور رسیده‌ام که تاریخ نباید با تکیه بر معجونی از افترا و افسانه و هیاهو و یاوه‌سرایی و خودستایی تألیف گردد، زیرا به قول ابوالفضل بیهقی نریسنده تاریخ مسعودی: «روا نیست در تاریخ تذبذب و تحریف کردن». از این رو، باید تاریخ همه ملل و نحل سواز جمله هزاره‌ها - بر محور حقایق بچرخد و از بدعت و انحراف و خللهای دیگر در تحریر و ترجمه کتب خودداری شود. با آن هم، من جرأت به خرج داده می‌گویم که اگر نویسنده باتجربه و صاحب‌نظری بعضی نکات متنازعی را در روایت خود داخل کند. لیکن قدرت آن را داشته باشد که بر آن گفتار مصنوعی سایه‌ای از حقیقت بیندازد، در آن صورت حق دارد که این تصرف را با وصف این که کار عبثی هست تعهد نماید. منتهی این طور دستکاریهای حساس منحصراً در حوزه صلاحیت کسانی است که در مباحث تاریخی به درجه استادی و بصیرت کامل رسیده‌اند، نه کار هر قلمزن و ترجمان نوخیز و خام‌عقل. با وجود آن، باید در این جا اذعان کرد که تصرفات مورد بحث در صورت اجرا شدن باید در برابر انتقاد خود و بیگانه از نیروی استدلال و مقاومت و توجیه نفس برخوردار باشد و بتواند آبروی خود را در طی هرگونه تعرض جدلی یا ایراد جدی حفظ نماید. لذا، یکی از عمده‌ترین مشکلات در پیشروی من و سایر یگانه‌های دانشی مردم ما - در مرحله کنونی این است که باید پس از این روحیه اغماض و سهل‌انگاری یا وضعیت سکوت و اعجاب بیجا خاتمه یابد و پای اصول انتقادی با دید عالمانه به منظور سنجش نقاط قوت و ضعف آثار مؤلفین و مترجمین هزاره به میان کشیده شود تا نویسندگان لایق و زحمتکش و مدبر ما از روی شعور و قضاوت درست مورد ستایش و ترغیب واقع‌بینانه قرار بگیرند، و ضمناً به هیچ وجه نباید گذاشت که اشخاص بر حسب تصادف و بدون داشتن استعداد و سابقه تحقیقاتی به کار مهم هزاره‌نویسی مشغول شوند و با اغلاط فاحش خود حرمت قوم ما را در کل به باد فنا بدهند. ما بدین سبب باید از حالا به بعد شعار «انتقاد به خاطر اصلاح و رهنمایی» را در کانون توجه و دستور کار خود متمرکز سازیم تا فعالیتهای نشراتی و پژوهشی ما از نضج و قوام خود باز نماند. طوری که همگان می‌دانند، یکی

از شروط جوهری شغل ترجمه، گذشته از داشتن شعور انتقادی، همانا اطلاع از کتاب شناسی و انجام تتبع و کاوش در متون و منابع عدیده است، چنانچه که مکرراً بر روی آن بیشتر در ضمن این نوشتار تأکید نموده‌ام. من در صدر گرایش خود به شق پرجنجال ترجمه از خواندن و مطالعه پیگیر به قصد غنای فکری خود قطعاً روی گردان نبودم و بنابراین من تقریباً تا به حال بیش از صد جزوه و اثر بزرگ و کوچک را به زبانهای فارسی و انگلیسی مورد مرور و تأمل قرار داده‌ام و حدود ارزش و ترابط موضوعی آن را با ساحت کار خود که شناختن همه جانبه هزاره‌ها است ارزیابی و بررسی نموده‌ام. خلاصه، پس از رفتن به کتابخانه‌های عامه و آرشیوهای دولتی مهم پاکستان در شهرهای کوئته و لاهور در صدد ترجمه تمام آن عده مطالبی برآمدم که از زمان ورود اولین سیاحین انگلیس به کشور ما راجع به هزاره‌ها برخی از اطلاعاتی را دربردارد. سفر مطالعات من از لحظه ورود «الکونین» به غرض ترجمه متن عبری «صحیفه» یاشر» که نسخه منحصر به فرد آن، در زمان حکومت سلاله لویکان، در کتابخانه غزنه موجود بود آغاز شد و با خواندن یادداشت‌های «ریچارد استیل» و «جان کراتر»، نمایندگان کمپنی هند شرقی، که در سنه ۱۶۱۶ از قندهار عبور نموده‌اند و با مروری بر شرح بازدید «جورج فورستر» از کابل در حدود ۱۷۸۳م ادامه یافت. گرچه که این کتب به هزاره‌ها تعلق مستقیم ندارد، ولی در موارد بسیار ضروری دیگر حایز اهمیت و اطلاعات شگرفی هست. اصلاً سوژه هزاره شناسی در دبستان انگلیسی نویسان هند با کتاب مشهور «الفنستن»<sup>۱</sup> در اوایل قرن نوزدهم شروع شده که در آن فصل مجزایی به ذکر احوال هزاره و چهارایماق اختصاص یافته است. من جهت اطلاع خوانندگان برخی از کتبی را که با سعی و زحمت هرچه تمامتر به ترجمه آن مبادرت ورزیده‌ام در این جا نام خواهم برد؛ یکش قسمتی از سفرنامه معروف چارلز مینس - ج ۲ - دربارهٔ پایان کار میریزدان بخش بهسودی می‌باشد که از مشاهدات مستقیم آن سیاح ژرفنگر هست.<sup>۲</sup> اتفاقاً مترجم فاضل ما هم این بخش را پیش از من به فارسی به همان شیوه خود مبدل کرده، بدون این که مجموع آثار چهار جلدی نویسنده مذکور را خوانده باشد، و در نتیجه فقدان پشتوانه مطالعاتی و تعجیل در نوشتن، بسی اغلاط بزرگی از ایشان سرزده که شرح آن در طی مقاله دیگری به طور مستند بیان خواهد شد. چون در طرح کار من اصولاً این طور پیش‌بینی گردید. که کلیه مطالب هزارگی را از میان کتب متعدد سده ۱۹ انگلیسیهای هند بیرون آورده

۱. الفنستن، گزارش پادشاهی کابل، ج ۲، فصل ۲.

۲. چارلز مینس، روایت چندین مسافرت، ج ۲، فصول ۱۲ تا ۱۷.

ترجمه نمایم، پس اثر میتلند - جلد چهارم کلاً و چهار جلد دیگر آن قسماً - به فارسی برگردانیده شده، و بر آن مقدمه گسترده‌ای که بتواند منبع مزبور را در یک چشم‌انداز تاریخی قرار بدهد نیز تحریر گردیده است. آقای یونس جاوید در آخرین صفحه کتاب «آثار عتیقه بامیان»<sup>۱</sup> و آقای اسحاق محمدی در مجله «طلوع فکر»<sup>۲</sup> بدون این که من از آنان خواسته باشم از طرف خود خبر آماده بودن ترجمه مرا برای چاپ و نشر شایع نموده‌اند. من تنها دارم که خدمت من به مردم جفاکش و مقاوم ما با روحیه فداکاری و پژوهش و درایت در عرصه طولانی - نه به عنوان یک هوس خلق‌الساعه - ادامه پیدا کند و بتواند در جهت اعتلای هویت اصیل ما سودمند و مؤثر واقع شود؛ زیرا تألیفات هزارگی به صفت یک فکر نو هنوز بسیار ظریف و حساس است که با ریشخند یک پشتون [افغان] سخت مخدوش می‌گردد و کتایه کوچک یک تاجیک شدیداً آن را مغشوش می‌نماید. ترجمه ناقابل آقای گیزابی از این نقطه نظر برای وقار و منزلت ملیت ما در کل خیلی مضر و زیانبار می‌باشد. درست است که مردم شریف هزاره در کوره غربت و بونه مشقت افتاده و خوار محنت در پای‌شان خلیده و بار جور و ستم و اندوه و غم کشیده و کلمات ناهنجار و سخنان ناهموار شنیده و زهر اذیت از ساغر ملامت از کف بیگانه و آشنا چشیده‌اند، ولی خاطرشان به تیغ طعن دشمنان نخسته و آینه ضمیرشان به سنگ جفای دهر نشکسته و همواره به شهادت تاریخ در کمال همت و غیرت و پشتکار و مقاومت زیسته‌اند. «ما به منسوب بودن به عشیره بزرگ هزاره که بالعموم مردم شریف، شجاع و وطن‌دوست می‌باشند و این صفیشان در دوران جهاد ملی و اسلامی افغانستان به وجه احسن به ثبوت رسیده است، کمال افتخار را داریم»<sup>۳</sup>. اما به هیچ کس ولو این که خودش هزاره باشد نباید اجازه داد که با انشای زمخت و منطقی حلیل خود تصویری از چهره مردم آبرومند ما بکشد که هیچ به اصل شباهت نداشته باشد، زیرا این عمل به نحو نهایت منفی بر وجه و اعتبار ملیت هزاره در مجموع تأثیر خواهد افکند و آن را همچون کاریکاتوری در معرض طنز و کتره اغیار قرار خواهد داد. این حق هر هزاره است که از خوب‌نویسی و تعقل و اهلیت سخن بگوید و هر قلمزن خطاکار و نافهم و عجول را سرزنش و ارشاد کند، چرا که سوء بیانات و گزافه‌گوییهای آنان یقیناً سرنوشت ما را آسیب‌پذیر می‌سازد و در عوض نفع و خوبی عملاً ضرر و زشتی به بار می‌آورد. این

۱. یونس جاوید، ناشر آثار عتیقه بامیان، آخرین صفحه.

۲. اسحاق محمدی، سردبیر مجله طلوع فکر، ش ۱۰، ص ۲۵.

۳. سیدقاسم رشتیا، رفع یک اشتباه تاریخی، ضمیمه افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۲۰۹.

که می‌گویم در رابطه با تألیف و ترجمه هزارگی باید شیوه انتقادی در معنی صحیح کلمه‌اش باید متداول گردد، قطعاً شاهکار نکرده‌ام و نکته نوی را کشف ننموده‌ام. چه کسی می‌تواند از نقش سازنده انتقاد علمی در رشد و پخته‌سازی دانش بشری منکر شود؟ به هر حال، طرز تفکر من همین است که بدون سانسور و ریاکاری تصریح گردید. گذشته از ملتفت بودن به این که اثر هر نویسنده‌ای از تألیف و ترجمه لزوماً مواجه با تدقیق و ارزیابی دانشمندان است، من جدا عقیده دارم که فعالیت شخصی خودم باید به نفع هویت شامخ مردم هزاره بدون ایجاد سر و صدا و منهای هوس قرار گرفتن در زیر نورافکن شهرت طلبی ادامه یابد، زیرا به نظر من این یک کار ذوقی و عاشقانه است که مجری آن را چشم به پاداش یا طمعی نمی‌باشد. لذا، من در مقابل چاپ این ترجمه‌های خود هیچگاه خواهان استفاده‌جویی مادی یا کسب شهرت ظاهری نیستم، بلکه یا خودم در حدود صرفاً سه صد جلد به مصرف شخصی‌ام یا توسط هر انجمن مستقل قومی آنها را انشاء الله طبع خواهم نمود.

«إِنَّ رَبَّكَ لَبِا الْمُرْصَادِ»<sup>۱</sup>. «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»<sup>۲</sup>.

«وتعاونوا على البرِّ والتقوى ولا تعاونوا على الإثم والعدوان»<sup>۳</sup>.

### کتاب شناسی

- ۱) القرآن الکریم، کشف الآیات، با ترجمه و خط حاج شیخ عباس مصباح‌زاده، سازمان انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۳۷ ه.ش.
- ۲) السید احمد الهاشمی، القواعد الاساسية للغة العربية، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۳۵۴ ه.ق.
- ۳) منیر البعلبکی، المورد، قاموس انکلیزی - عربی، دارالعلم للملایین، بیروت ۱۹۸۶ م.
- ۴) یوجین نایدا، نقش مترجم، ترجمه سعید باستانی، برگزیده مقاله‌های نشر دانش (۳)، درباره ترجمه، زیر نظر نصرالله پورجوادی، تهران ۱۳۶۵.
- ۵) علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، با مقدمه مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان در قم، ناشر احسانی، قم ۱۳۷۲.
- ۶) پروفیسور جوزیف هاکن وگودار، آثار عتیقه بامیان، ترجمه احمد علی کهزاد،

۱. قرآن کریم، سوره ۸۹، آیه ۱۳.

۲. ایضاً، سوره ۲، آیه ۷۷.

۳. ایضاً، سوره ۵، آیه ۳.

- با مقدمه یونس جاوید، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم ۱۳۷۲.
- (۷) شیخ حسین علی یزدانی، صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان، مشهد ۱۳۷۰.
- (۸) شیخ حسین علی یزدانی، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ناشر محمدامین شریفی، چاپ دوم، قم ۱۳۷۲.
- (۹) شیخ حسین علی یزدانی، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۲، ناشر صحافی احسانی، قم ۱۳۷۳.
- (۱۰) دکتر الیزابت امیلین بیکن، تجسسی در تاریخ هزاره‌های مغول [ترجمه شاه ولی شفايي]، جریده جنوب غربی مردم‌شناسی، ج ۷، ش ۳، امریکا ۱۹۵۱.
- (۱۱) دکتر الیزابت امیلین بیکن، ابوک، مطالعه‌ای در ساختار اجتماعی اروپا و آسیا، نیویورک ۱۹۵۸.
- (۱۲) ایان اوزبی، راهنمای کمبریج برای ادبیات انگلیسی، چاپ مجارستان ۱۹۸۸.
- (۱۳) دکتر محمد اوتادالعجم، مطالعه جامعه‌شناسانه‌ای راجع به قبیله هزاره در بلوچستان، رساله دکتورا در رشته جامعه‌شناسی، دانشگاه کراچی ۱۹۷۶.
- (۱۴) کرنیل پ، ج، میتلند، سجلات کمیسیون سرحدی انگلیس، ج ۴، بخش هزاره [ترجمه شاه‌ولی شفايي]، سیمله هند ۱۸۹۱.
- (۱۵) برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۵.
- (۱۶) دکتر لطفی تیمورخانوف، تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیزظفیان، چاپ دوم، قم ۱۳۷۲.
- (۱۷) علامه ابوالفضل دکنی، آیین اکبری، ترجمه مولوی محمدفدا علی طالب [به اردو]، ناشر سنگ میل، لاهور ۱۹۸۸.
- (۱۸) میرزا محمدتقی بهار، مصحح تاریخ سیستان، مؤسسه خاور، تهران ۱۳۱۴.
- (۱۹) رشید الدین فضل‌الله، جامع التواریخ، ج ۱، به کوشش دکتر بهمن کریمی، انتشارات اقبال، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۲.
- (۲۰) مارکوپولو، سفرنامه، ترجمه منصور سجادی، تهران ۱۳۶۹.
- (۲۱) خواندمیر، حبیب السیر، ج ۴، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، کتاب فروشی خیام، تهران ۱۳۳۳.
- (۲۱) دیوید مورگان، مغولها، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۱.
- (۲۲) ملافیض محمد هزاره، سراج التواریخ، جلد سوم، مطبعه حروفی،

(۲۳) ن. الیاس، مقدمه نویس و ویراستار تاریخ رشیدی، نوشته میرزا محمد حیدر دوغلات، ترجمه انگلیسی از دنیسن راس، لاهور.

(۲۴) فردیناند لیستگ، فرهنگ مغولی - انگلیسی، ۲ جلد، مطبعه دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۶۰.

(۲۵) شینبو ایوه مورا، مقدمه و حاشیه نویس سوده زونی الفتنامه و دستور زبان مغولی - فارسی، تألیف عبدالقادر مغول، کیوتو، جاپان، ۱۹۶۱.

(۲۶) حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید در سه جلد، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۵.

(۲۷) نوح ویستر، فرهنگ جهان نو انگلیسی، انتشارات گلشایی، تهران ۱۳۶۴.

(۲۸) فرهنگ انگلیسی آکسفورد، انتشارات گلشایی، تهران ۱۳۶۳.

(۲۹) شیخ حسین علی یزدانی، فرهنگ عامیانه طوایف هزاره، چاپخانه آزادی، مشهد ۱۳۷۱.

(۳۰) احمد علی کهزاد و محمد عثمان صدقی، تاریخ افغانستان، جلد اول، انجمن تاریخ افغانستان، کابل ۱۳۲۲ ش.

(۳۱) لوی دوپری، افغانستان، مطبعه دانشگاه پرنتون، نیوجرسی، امریکا ۱۹۷۳.

(۳۲) مینورسکی، مقدمه و حاشیه نویس حدود العالم، تألیف شخصی از دودمان فریفونیان جوزجان، ترجمه میر حسین شاه، کابل ۱۳۴۲.

(۳۳) حسین نایل، مجله غرjestان، ربیع شاعر هجونویس، شماره هشتم، چاپ کابل، ثور ۱۳۶۸.

(۳۴) محمد حیات خان، حیات افغان، ترجمه انگلیسی از هنری پریتلی، لاهور ۱۸۷۴.

(۳۵) حیدر علی جاغوری، هزاره‌ها و هزاره‌جات باستان در آینه تاریخ، چاپ کوبته ۱۳۷۱.

(۳۶) دکتر سید عسکر موسوی، مطالعاتی در باب تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و سیاست هزاره‌های افغانستان، رساله دکتری در رشته مردم‌شناسی، دانشگاه آکسفورد ۱۹۹۱.

(۳۷) آندره موروا، تاریخ انگلستان از آغاز تا امروز [۱۹۳۷]، ترجمه عنایت‌الله شکیبایی پور، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۶.

(۳۸) ایمان کرافتن، دایرة المعارف ۲ جلدی کانیزجیم، چاپ انگلستان، ۱۹۸۰.



- (۳۹) حسن پولادی، هزاره‌ها، ا فصل ششم جنگ استقلال هزاره‌ها = ترجمه شاه‌ولی شفایی، شرکت انتشارات مغول، کالیفورنیا ۱۹۸۹.
- (۴۰) ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.
- (۴۱) ارمینیوس وامبری، سیاحت درویشی دروغن در خانان آسیای میانه در سال ۱۸۶۳، ترجمه فتح علی خواجه نوریان، تهران ۱۳۳۷.
- (۴۲) علی صلح‌جو، بخش در مبانی ترجمه، برگزیده مقاله‌های نشر دانش (۳) درباره ترجمه، زیر نظر نصرالله پورجوادی، تهران ۱۳۶۵.
- (۴۳) ابومتصور عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ترجمه دکتر جواد مشکور، چاپ تهران، ۱۳۴۴.
- (۴۴) شمس‌الدین المقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، به کوشش و خویه، چاپ لیدن، ۱۹۰۶.
- (۴۵) ابوالقاسم محمدابن حوقل، صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵.
- (۴۶) علاءالدین عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشا، به تحشیه و تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، لیدن ۱۹۳۷.
- (۴۷) دکتر رابرت کانفلید، فرقه‌بندی و تغییر کیش در یک جامعه متعددالعقیده، گرایش‌ات مذهبی، رساله دکتورا در مردم‌شناسی، امریکا ۱۹۷۳.
- (۴۸) جان وود، سفری به سرچشمه رود آمو، به ویرایش سرهنری یول، مؤسسه انتشارات جان مری، لندن ۱۸۷۲.
- (۴۹) جوشیاهارلان، روایت شخصی جنرال هارلان راجع به آسیای میانه در سنوات ۱۸۲۳ تا ۱۸۴۱، به ویرایش ف. راس، لندن ۱۹۲۹.
- (۵۰) ر. بورسلیم، نیم‌نگاهی به درون ترکستان، پلهم ریچاردسن، لندن ۱۸۴۶.
- (۵۱) افلاطون، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۵.
- (۵۲) کریس کوک به همراهی جان استفنسن، تاریخ نوین بریتانوی، مؤسسه انتشارات لانگمن، لندن ۱۹۸۸.
- (۵۳) اکرم یاری، چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان، انتشارات آیندگان، آلمان ۱۳۶۰.
- (۵۴) جمعی از نویسندگان انگلیس، فرهنگ جغرافیایی افغانستان و نیپال، چاپ

(۵۵) میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۲ جلد، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم ۱۳۷۱.

(۵۶) عبدالحی حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، ج ۲، انجمن تاریخ افغانستان، کابل ۱۳۴۶.

(۵۷) نظامنامه اخذ رسوم گمرک، چاپ شرکت رفیق، کابل، ۲۰ ثور ۱۳۰۵ ش.

(۵۸) میر محمد صدیق فرهنگ. افغانستان در پنج قرن اخیر، پاسخ به انتقادات ورد اتهامات، بخش ضمایم در آخر جلد دوم، قم ۱۳۷۱.

(۵۹) محمد علی پیام، نقش استعمار شرق و غرب در افغانستان، ارگان نشراتی سید جمال الدین، تهران ۱۳۶۴ ش.

(۶۰) انتونی هایمن، افغانستان در زیر سلطه شوروی، ترجمه اسدالله طاهری، شرکت سهامی شباوز، تهران ۱۳۶۵.

(۶۱) پروفوسور لودویک ادامک، فرهنگ جغرافیایی افغانستان، هرات و افغانستان شمال غربی، ج ۳، چاپ اطروش، ۱۹۸۰؟

(۶۲) مری لوئیس کلیفورد، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه مرتضی اسمعی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۸.

(۶۳) هنری لوکاس، تاریخ تمدن، جلد دوم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، چاپ مؤسسه کیهان، تهران ۱۳۶۸.

(۶۴) مونت استوارت الفستن، گزارش پادشاهی کابل، ج ۲، فصل ۲، «درباره ایماقها و هزاره‌ها»، لندن ۱۸۱۵.

(۶۵) قربانعلی همزی، مجله غرjestان، شماره ۱۶، شعری در زیر عنوان «وسوسه»، کابل، سنبله ۱۳۶۹. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(۶۶) محمد اسحاق محمدی، سردبیر مجله طلوع فکر، ارگان نشراتی اتحادیه محصلین هزاره، شماره دهم، اصلیت هزاره‌های بادغیس، کویته ۱۹۹۶.

(۶۷) دکتر علی رضوی، نقدی بر نظر شتابزده یک پوهاند، ضمیمه افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، قم ۱۳۷۱.

(۶۸) چالرز میسن، روایت چندین مسافرت در بلوچستان، افغانستان و پنجاب، به شمول اقامت در آن سرزمینها. در طی سنوات ۱۸۲۶ تا ۱۸۳۸، جمعاً ۴ جلد، [بیان

کار میریزدان بخش بهسودی، فصول ۱۲ تا ۱۷، ج ۲، در حدود ۱۴۱ صفحه، به ترجمه و تحشیه و مقدمه شاه ولی شفیعی]، مؤسسه انتشارات ریچارد بنتلی، لندن ۱۸۴۲.

۶۹) سید قاسم رشتیا، رفع یک اشتباه تاریخی، ضمیمه افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، قم ۱۳۷۱.

«وقد فرغ من كتابة هذه الاوراق شاه ولي شفایي في بلدة كويته في يوم الإثنين الخامس من شهر ربيع الأول في سنة ۱۴۱۷ من الهجرة النبوية الموافق ۲۲ يوليو ۱۹۹۶ ميلادياً مع ألف التحية والثناء إلى الله سبحانه وتعالى».

RECORDS OF THE INTELLIGENCE PARTY,  
**AFGHAN BOUNDARY COMMISSION.**

VOL. IV.

REPORTS ON TRIBES,

NAMELY,

SARIK TURKOMANS

CHAAR ALMAK TRIBES

AND

HAZARAS.

قسمتی از عنوان پشت جلد کتاب معروف کرنیل پ. ج. میتلند که در سال ۱۸۹۱ میلادی در شهر سیمله هند راجع به هزاره ها و چند قبیله دیگر کشور ما چاپ شده، و ترجمه فارسی غیرمؤثق مقدمه آن در طی این نوشتار دقیقاً مورد بازنگری و بحث قرار گرفته است.

رتال جامع علوم انسانی